

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

[برای وضوح بیشتر فقط مطالب و اخبار مربوط به افراد و جامعه بهائی تایپ شده است]

[برگرفته از سایت: [ایران وایر](#)]

[تاریخ: ۱ سپتامبر ۲۰۱۴ [۱۰ شهریور ۱۳۹۳]

اعدام بهاییان همدان، حلقه رقص در تشییع کشته‌شدگان

آیدا فجر

آبان ماه سال ۹۱ پلیس اماکن ۳۲ مغازه‌ی بهاییان را در شهر همدان پلمپ کرد. تخلفات آیین‌نامه‌ای «دلیلی بود در مقابل سوال‌های صاحبان مغازه. مالیات‌ها و عوارض شهرداری پرداخت شد، اما پلمپ مغازه‌ها شکسته نشد. سه ماه گذشت تا از تعداد مغازه‌های تعطیل کاسته شود. هنوز ۲۰ مغازه پلمپ است و صاحبان آن‌ها به دست‌فروشی روی آورده‌اند.

بنا به گفته‌ی مغازه‌داران پیگیری‌های زیادی صورت گرفت. نامه‌های بسیاری به نهادها، کاخ دادگستری تا دفتر آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ارسال شد. پاسخ حسن روحانی، رییس دولت یازدهم، اما به این نامه‌ها چنین بود: «کاری از دست ما بر نمی‌آید.»

زمانی که روحانیان در سال ۱۳۵۷ حکومت را در دست گرفتند، بهاییان، از جمله گروه‌هایی بودند که با آن‌ها برخورد شد

تعدادی از اعضای محافل بهاییان به دادگاه احضار و پس از مدتی بازداشت، اعدام شدند. طبق اظهار نظر خانواده‌های آنان و محققان «تنها در شرایطی حکم اعدام آن‌ها به آزادی تبدیل می‌شد که اسلام را پذیرفته و اعلام می‌کردند که مسلمان شده‌اند.»

قبرستان‌ها و اماکن مذهبی بهاییان تخریب و تحصیل آن‌ها در سطوح عالی ممنوع شد. بسیاری از دانشجویان به دلایل گوناگون غیر از بهایی بودن، اخراج شدند. شمار بالایی از شهروندان نیز مورد بازداشت قرار گرفتند. اقدام‌هایی که جمهوری اسلامی آن را نپذیرفت و اعلام کرد: «هیچ‌کس در ایران به جرم بهایی بودن در زندان نیست.»

پیام، یکی از مغازه‌داران است. این روزها برای گذران زندگی دست‌فروشی می‌کند. پسری که پدر خود را ۳۳ سال پیش، زمانی که مادرش او را ۵ ماهه باردار بود، از دست داد. به گفته‌ی یکی از نزدیکان‌شان «پیام هیچ‌وقت با مادرش از پدر - حسین خاندل - و آنچه بر او گذشته، صحبت نکرد.»

حسین خاندل جوان‌ترین عضو محفل همدان بود که در خرداد ماه سال ۱۳۶۰ توسط جمهوری اسلامی اعدام شد. او به همراه ۶ عضو دیگر محفل، مقابل یک‌دیگر تا به آن‌جا شکنجه شدند که جان دادند.

رضا، یکی از اعضای خانواده‌ی حسین خاندل، در گفت‌وگو با ایران وایر از زندگی خانواده‌ی خاندل، پس از او صحبت کرد: «حسین همواره به دلیل بهایی بودن مورد آزار همسایه‌ها قرار می‌گرفت. زمانی که با خانواده‌اش به روستای سنگستان همدان رفت و مشخص شد که بهایی‌ست، در معابر مورد بی‌اعتنایی اهل محل قرار می‌گرفت. بعضی مواقع وقتی همه خواب بودند، اهالی محل درب ورودی منزل‌اش را با فضولات آلوده می‌کردند و راه برگشت اش به خانه را با میخ و شیشه و تنه درخت سد می‌کردند. یکبار هم حصیر خانه‌شان را آتش زدند.»

از سال ۱۳۵۸ احضار اعضای محفل همدان آغاز شد تا نهایتاً یک‌سال بعد حسین خاندل به همراه ۶ تن دیگر از اعضای محفل بازداشت شد. خانواده‌ی بازداشت‌شدگان سه ماه بعد از محل نگهداری آن‌ها مطلع شدند. در حالی‌که به

گفته‌ی مامورانی که برای بازداشت آمده بودند، قرار بود حاکم شرع تنها «چند سوال بپرسد و چند دقیقه‌ای بیشتر زمان نمی‌برد.» چند دقیقه‌ای که به ماه‌ها بازداشت، بازجویی، شکنجه و در نهایت اعدام ختم شد.

رضا به ایران‌وایر گفت: «حسین چهار فرزند داشت. دو تا از بچه‌ها که بعد از ظهرها به مدرسه می‌رفتند، صبح‌های دوشنبه و پنجشنبه به دیدار پدر می‌رفتند و دو فرزند دیگرش که کوچکتر بودند، عصرها به زندان می‌آمدند. بچه‌ها همراه عمه‌شان به ملاقات می‌رفتند. به حسین برای زایمان همسرش مرخصی ندادند. اولین ملاقات پدر و نوزاد ۴۰ روزگی پیام بود. ما بعد از این‌که از طریق خانم مطلق خبردار شدیم عزیزان‌مان را کشته‌اند، به بیمارستان رفتیم. پوران حبیبی، همسر حسین خاندل، به سمت جنازه‌ها نرفت. می‌گفت دوست دارم چهره‌ی همسرم را همان‌گونه که در آخرین بار دیده بودم، در ذهن داشته باشم. هنگام دفن هم جلو نیامد. در بیمارستان اما اجساد را گذاشته بودند روی هم تا کفاره جمع کنند.»

تشییع‌کنندگان اجساد را تا «گلستان» - نام آرامگاه بهاییان - همراهی کردند: «همه به طرف گلستان سوار شدیم. روز غوغایی بود. مسیری که سه ربع زمان لازم داشت، از صبح تا ساعت ۲ بعد از ظهر طول کشید. ماشین‌ها از شلوغی مردم نمی‌توانستند حرکت کنند. زودتر از آن‌که خودمان به گلستان برسیم، مسلمان‌های همدان آن‌جا بودند. روی دیوار، درخت‌ها همه‌جا پر از آدم بود. یکی از خانم‌ها جلو آمد و گفت به من بگوئید نمازتان چگونه است، می‌خواهم برای‌شان نماز بخوانم. مراسم دفن آن‌ها تا ساعت ۶ بعد از ظهر طول کشید.»

پوران حبیبی، همسر حسین مطلق در توضیح اتفاق‌های آن روز به ایران‌وایر گفت: «در بیمارستان بخشی از جمعیت تحت تاثیر سخنرانی خانم باهره، همسر حسین مطلق - هایپر لینک گزارش دوم - گریه می‌کردند، اما مادرم به همراه عده‌ای دیگر از بانوان، چادرهای خود را به کمر بسته و در اعتراض به اتفاق افتاده و در جهت این‌که این‌گونه اعمال ما را در ایمان‌مان متزلزل نخواهد کرد، حلقه رقص و پایکوبی به راه انداخته بودند.»

فیلم‌های باقی‌مانده از مراسم خاکسپاری کشته‌شدگان طبق اظهارات خانواده‌ها، به «معهد اعلی» فرستاده شد.

بنا به اظهارات رضا، پس از کشته‌شدن این هفت نفر، دادگاه انقلاب حکم مصادره‌ی اموال آن‌ها را صادر کرد. سهم حسین خاندل در مغازه‌ی فروش لوازم یدکی ماشین به همراه سهم کارخانه‌ی شیشه و تلفن خانه مصادره شد. بیست سال بعد نیز سهم باقی‌مانده‌ی او از مغازه‌ی پدرش به مصادره‌ی جمهوری اسلامی درآمد. اما چرا بیست سال بعد؟

پاسخ مسوولان جمهوری اسلامی به سوال خانواده‌های زندانیان درباره‌ی این فاصله‌ی زمان چنین بود: «در آن زمان پرونده‌ها مقفول شده بود، اما حالا پیدا شده و باقی‌مانده‌ی اموال نیز باید مصادره شود. تلفن‌های منازل خانواده‌های کشته‌شدگان که هنوز در همدان زندگی می‌کنند، با گذشت بیشتر از ۳۰ سال از آن واقعه، هنوز کنترل می‌شود.»

پیام کودکی‌اش را به یاد ندارد. آخرین خاطره‌اش به ۱۲ سالگی برمی‌گردد. داستان زندگی و مرگ پدر را از پازل‌های پراکنده‌ی ذهن‌اش که «خانم نعیمی» - همسر فیروز نعیمی، یکی دیگر از کشته‌شدگان - و اطرافیان هر از گاهی تعریف می‌کردند، فهمیده بود. تا کلاس پنجم دبستان در مدرسه می‌گفت که «پدرم شهید شده» برای همین در گروه سرود «خانواده‌ی شهدا» شرکت کرده بود، اما مسوولان مدرسه بعد از اطلاع از وضعیت پیام، او را از گروه سرود خارج کرده بودند. او تا قبل از دبیرستان اجازه نداشت که «شرح شهادت» را بخواند. اما با عبور از ۱۶ سالگی دست‌نوشته‌های مادرش را در گنج‌های پیدا کرده و به جزییات واقعه پی برد.

اخترالملوک، همسر فیروز نعیمی، یکی دیگر از اعضای محفل محلی همدان بود که بارها مورد بازجویی قرار گرفت و بعد از کشته شدن همسرش در همدان ماند. او که خرداد ماه ۱۳۶۰ را به خوبی به یاد دارد، به ایران‌وایر گفت: «کسی مستقیم به من خبر نداد. یکی از دوستان گفت که با ندامت‌گاه تماس بگیرم، اما ندامت‌گاه هم به من نگفت که زندانیان ما را کشته‌اند. شماره‌ی محل دیگری را به من دادند اما تمام تماس‌ها بی‌فایده بود. ما هنوز هم نمی‌دانیم عزیزان‌مان توسط چه کسانی کشته شدند. به من گفتند که شکنجه‌گرشان بعدها دیوانه شد و در مشهد فوت کرد، چون مدام چشم‌های عزیزان ما را در مقابل خود می‌دید. دکتر نعیمی ناظم محفل بود و برای همین او را بیشتر از بقیه مورد آزار و اذیت قرار داده بودند.»

رویا، فرزند سهراب حبیبی در گفت‌وگو با ایران‌وایر به کشته شدن برخی از عاملان این اعدام اشاره کرد: «افرادی که این هفت نفر را شکنجه و اعدام کردند هرکدام به طریقی از بین رفته‌اند. یکی از آن‌ها هنگام شکنجه حالش بد

می‌شود و بعد از انتقال به بیمارستان جان خود را از دست می‌دهد. تعدادی از آن‌ها هنگام برگشت به تهران در سانحه ای تصادف کرده و می‌میرند. شخصی بود به نام آقای ابراهیمی، او پس از این واقعه به مشهد رفت و خودش را به دار آویخت.»

طبق اظهارات رویا حبیبی، آشپز زندان پس از کشته شدن این هفت نفر برای تسلیت‌گویی به منزل خانواده‌ها رفته و در مجلس ترحیم آن‌ها شرکت کرده بود اما بعد از بازگشت به زندان توبیخ می‌شود و به عنوان «تنبیه» شلاق می‌خورد.

مردم همدان؛ پیش و پس از انقلاب ۵۷

سعید اخوان، پدر پیام اخوان، حقوق‌دان ساکن کانادا که اهل همدان است، از دوستان نزدیک دکتر فیروز نعیمی بود. او در گفت‌وگو با ایران وایر گفت: «دکتر نعیمی زندگی خود را وقف کمک به دیگران کرده بود. مطبی در شهر همدان داشت که درب آن به روی همگان باز بود. از مردمی که پول نداشتند، ویزیت نمی‌گرفت و دارو را برای‌شان به شکل رایگان تهیه می‌کرد و برای همین هم بعد از مدتی نتوانست از پس هزینه‌ی گرداندن مطب برآید و آن را بست.»

سعید اخوان که کودکی خود را در همدان سپری کرده، معتقد است: «تا پیش از حکومت روحانیون، اهل محل به مذهب یکدیگر کاری نداشتند. برای کسی مهم نبود که چه کسی بهایی‌ست یا چه کسی مسلمان. به عنوان یک بهایی در آن سال‌ها هیچ‌وقت مورد بی‌اعتنایی یا آزار و اذیت قرار نگرفتم. پس از انقلاب اما مذهب افراد به عنوان یک شناسه مطرح شد و روحانیون در به انجام‌رساندن این امر، موفق عمل کردند.»

هنگام بازداشت ۷ بهایی همدان، ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهوری ایران را برعهده داشت. سعید اخوان که همسایه‌ی خانواده‌ی بنی‌صدر بود ارتباط آن‌ها را با بهاییان خوب «توصیف کرد و گفت که» خانواده‌ی بنی‌صدر با بهاییان مشکلی نداشتند. ما بچه‌ها با هم رفت و آمد داشتیم. آقای بنی‌صدر از چهار سالگی می‌گفت که می‌خواهد رئیس‌جمهور ایران شود.»

اما باهره، همسر حسین مطلق در گفت‌وگو با ایران وایر گفته بود که بارها از طریق «حسین ملکی»، رئیس دفتر بنی‌صدر در همدان پیگیر وضعیت این هفت بهایی زندانی بوده است. شخصی که وجودش از سوی بنی‌صدر در گفت‌وگو با ایران وایر مورد تکذیب قرار گرفت. - در مطلبی دیگر به گفت‌وگوی ایران وایر با ابوالحسن بنی‌صدر خواهیم پرداخت.

خانواده‌های کشته‌شدگان بهایی اهل همدان در گفت‌وگو با ایران وایر روایت دیگری از برخوردهای همسایگان با خود دارند. آن‌ها می‌گویند که جامعه‌ی شهر همدان «متعصب» بود و بهاییان از سوی آن‌ها طرد می‌شدند «اما پس از خرداد ماه ۱۳۶۰ فضای غالب به نفع بهاییان تغییر می‌کند.»

رضا، از نزدیکان خانواده‌ی خاندل می‌گوید: «بعد از آن‌که مردم دیدند با عزیزان ما چه کردند، فضا تغییر کرد. حتی امروز که مغازه‌هایمان را پلمپ کرده‌اند، مردم با ما هم‌دردی می‌کنند اما در عین‌حال می‌ترسند. به ما گفتند که حاضریم شکایت کنیم ولی هیچ‌کاری نمی‌شود کرد. نگران این هستند که اگر کاری بکنند به اتهام همکاری با ما دستگیر شوند. اما هر روز از ما می‌پرسند که خرجی خود را از کجا تامین می‌کنید. اما کاری از دست کسی ساخته نیست.»

حسین خاندل، سهراب و سهیل حبیبی، حسین مطلق، فیروز نعیمی، طراز الله خزین و ناصر وفایی، هفت عضو محفل همدان بودند که در خرداد ماه سال ۶۰ پس از ماه‌ها بازداشت و بازجویی، اعدام شدند. بنا به گفته‌ی خانواده‌های کشته‌شدگان، آثار گلوله تنها در بدن حسین مطلق به چشم می‌خورد، بر بدن دیگر کشته‌شده‌ها اثری از گلوله وجود نداشت. آن‌ها زیر شکنجه جان باختند.

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته‌ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]